







بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَالِدِ الْاَخْرِقِ يَا اَرْطَمِي كِه كَسَا تَمُو غَرِ الْوَجُو دِلَامِ الْاَخْرِقِ الْاَخْرِقِ الْاَخْرِقِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَنْفِيسَتَا مَوْشَكَفِ غُصْنِ مَوْجِدِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ الْاَلِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



[illegible]











[illegible][illegible]





بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله  
الطاهرين

و تفسیر نافع بنا بر جریان عادت است در معنیش مطلق است چنانکه گذشت از نجاست که محدث بلوی در شرح  
عیار و غالباً تخصیص صحت بر جریان عادت است الا که دست می لود عیاد را و البته در روایات معتبره مطلقاً آورده  
و گفته اند قریح طعن بر حسن است از مواضع متفرقه و نهی رنج است بفعیل اولیای صبی چنانکه حدیث است که اگر ایام است بر  
نوع دوم آنکه موی که در سر را گیرند و در میانش گذارند و موی تراشیده باز گذارند بیشتر باشد چنانکه عادت است این  
است آنرا که در کبر کاف فارسی نامند یا بیشتر و آنرا در سندی چنانکه نامند و آن کاهی در وسط سر باشد و کاهی در  
سر یا موخر آن اگر بسیار باشد آنرا در سندی چنانکه نامند صاحب ابی لاصحاب تفسیر و معنی است از متفنی  
هو ان یخلق من نور الله و نور الله هو نور الله و علی العکس نوع سوم آنکه موی نام و کاسه را نهان  
میگیرند و درش از جانب نشسته میگذارند و آنرا در و بری و عبری قریح طعن فاف میگویند نوع چهارم آنکه  
ضم آن کو سید نام نووی در تفسیر می آورد قال اهل اللغة هو الشعر حی الی الی الی و انشدوا الحمد و کاف  
بصفت الصلح ع کاز طشاً لیکن قریح طعن و ترجمه علی قمار ع و اگر از و حی الی الی الی حی الی الی  
و بعضی قنار را بعضی خصله های متفرقه که بر سر گذارند یا مویها نمیکند و از باشند نوشته اند که فی القاموس الیهام  
چهارم آنکه مویها به دو جانب عین و بسیار میگذارند و در میان از ناصیه قفا حلق میکنند این در عادت آورد  
بای مجبور است نوع پنجم آنکه مویها یک جانب بر سر عین بسیار گذارند و همچنانکه وضع بعضی از بسیار میان گذارند  
که خود را بر خلاف وضع جهو را آریند و این جنس دوم آورده اند و در کتب کونین مویها که سلامی که باند  
شخصیکه مویهای مسطوره دارد و آنرا اک پشته نامند نوع ششم آنکه موی قفا را فقط بر یک پشته بانی موی گذارند و قفا  
عالمگیر می آید و عین حی حقیقه لیکن ان یخلق فقال لا عند الحجامه کذا فی الی الی نوع هفتم آنکه موی  
ناصیه از باشند و بانی گذارند چنانکه بعضی ارباب تکلف برای زیبائی مینمایند و خلست برین نوع عجب این نجاب  
موی لطراف ناصیه ای چند و محراب از خوشنما ساخته صفتی بکار دارند که مویهای پریشان بالای پیشانی و غیر پریشان  
دور کردن موی پیشانی غلام تجارت که بریشان باشند لا باسن است برای یاد ت قیمت صاحب ابی و پنجمین و ششمین  
و قاضی خنجر و فادای خود میگویند که باسن للتاجیر خلق شعر حبه الغلام که که یزید فی العین فکان العین  
الحدیثه و لا یزید به التجار و لا یستحب ان یفعل ذلک نوع هشتم آنکه موی صناعین را قبل از بریدن  
با آتش بزدند و آنرا بزدند و آنرا بزدند و آنرا بزدند

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله  
الطاهرين



مثل مداوات مرض دوزخ بر دورا منوع نیست آنم نویدی در شرح مسلم بگوید اجمع العلماء علی کراهة  
 الفرج اذا كان فی مواضع متفرقة الا ان يكون الماء او الكحل هائلا بين النواقيس كونه على  
 کراهیت قرح و فیکه باشد و بواسطه متفرقه بهر حال که منکلم علاج مرض مثل آن بر اتم الحروف کو تخصیص  
 مواضع متفرقه بارجیان عادت آنم و هم ترنه معنی قرح و کراهتیش عام ترست کما سبق و از اجابت که  
 محدث دلموی در شرح سفر السعاده می آید حلق بعضی کرده است که بحسب علاج مسئله زمانه موسی  
 ستردن مطلقا درست مگر ضرورت مرض در مشکوه لمصالح از ابرار المومنین علی مرست ففی رسول الله  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ان يَخْلُقَ الْمَرْأَةَ رَأْسَهَا كَأَنَّهَا كَلْبٌ لَهَا بِلَاسٌ وَهِيَ مَرْبُوعَةٌ فَاصْلُهَا صِلَةُ السُّلَيْمِ وَهِيَ  
 زن موسی برش او صاحب هاید و علس میگذارند زیرا که حلق سر در جن مشکه است بمجا حلق برش و در  
 از عیاست که تخمین برش و کرسی ظلم و حالات برنایم در یک سال است لازم می آید و فادای عالمگیری آید  
 وَحَلَقَتِ الْمَرْأَةَ رَأْسَهَا فَإِنْ فَعَلَتْ لَوْ جَمَعَ أَصَابُهَا بِلَاسٍ وَلَنْ فَعَلَتْ ذَلِكَ تَشْبِيهَا بِالرَّجُلِ  
 فَهُوَ مَكْرُوهٌ كَذَلِكَ فِي الْكَبْرَى وَهَكَذَا فِي الْمَكْلُومَةِ وَالْمُخْتَلِسِ مَعْنَى الْكُرْنِ مَرُورِ حَلْقِ نَوْدِيسِ الْكُرْنِ  
 دردی کرده که او را عارض شدن باشد باک ناز و کرازی تشابه در ساخته کمر است مسئله ناز و از تشبیه  
 سر ناز و تشبیه مردان را در روایت است قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَعَنَ اللَّهُ الْبَهَائِمَاتِ مِنَ النَّسَاءِ الْأَنْ يَخْذُنَ سَعْدًا  
 جَمْعُ تَشْبِيهَا بِالرَّجُلِ كَذَا فِي الرَّجُلِ لَيْسَ بِمَعْنَى حَقْدِ زَنَانِي زَاكِرِ موسی خود را بر می مشابه مردان جمع  
 می سازد و در ناز بر می آید که با فون عوهر باشد نیز درست زیرا که معصیت خالق طاعت مخلوق و نیست قلم  
 علی قاری در فقه از شرح لسنه می آید اما النساء و انهن يرسلن اشعارهن لا يَخْذُنَ جَمْعُ ناز نازان  
 آنها را ارسال سازد و موهای خود را و ناز و تصور سازد چون ازین برود و در ارسال موسی مخصوص نازان  
 ثابت کرد و معلوم شد که مردان را ارسال آن ممنوع است تا مشابهت ناز لازم نیاید مسئله محرم بر اقبل از وقت  
 معهود و در کردن موسی هر دو جن فناخن که بلام حلیه جاز نیست در کرج الویج کمال محرم می آید که کحل و ناز  
 وَلَا شَعْرَ بَيْنَهُ وَكَسْبَتُوهُ فِي فَمِّهَا لَمْ يَحْلُكُوا بِالشَّوْكِ وَالتَّوْرِفِ وَالْفَلْعَجِ بِالْأَسْنَانِ وَغَيْرِهِ وَكَأَقْصَرُ  
 مِنْ الْجَبْتِ بَعْضُ عَاجِي حَالِ حَرَامِ حَلْقِ كَمَنْ مَرُورِ نَوْدِيسِ مَرُورِ بِلَاسِ دُورِ بِلَاسِ مَرُورِ بِلَاسِ دُورِ بِلَاسِ

این فطر است  
 شغل و عیون  
 باطل و باطل  
 خالصی است  
 و وقت لا وقت  
 ۱۰۰





در شرح مختصر خلیل نقه الکامی و كذلك بنت سبع و عشرين بقصر ولا خلق الا بعدد وان كانت صغيرة  
 حاکمها الخلق و القصير يعني بجهان که زمان کلان سال اخلق موی سر جاز نیست بل ای شان تراشیدن مجتهد  
 نه ساله یا ده ساله را نیز تراشیدند خلق بخند که بعد از او که صغیره باشد و اخلق موی سر تراشیدن دو جاز است  
 مسئله آغاز سزودن موی سر از جانب مین مخلوق است مین جان و مین است قال النبی صلی الله علیه و سلم  
 الخلاق خذوا شاکر الی الجانب الايمن ثم الاکسیر فرغ من خذ اصل المذنب و لم سرزاش را که بر اشارت  
 موی جانب راست بهتر جانب چپ و فتح تقدیر می دهد و هو الثواب و ان کان خلاف المذهب و صاحب  
 کوبه مذنب است که مین جان و دست مین مخلوق لیکن صحیح امام ابو حنیفه مین مخلوق است صریح است  
 شرح البخاری صاحب نه می در و است مین مخلوق است آن است که امام اعظم فرموده است  
 چون اتفاق خلق سر در که مظهر افتاد یعنی در کسب حج حلاق مراد به هر تخطیه کردی آنکه چون نیست تخطیه قسم گفتند  
 کن دوم آنکه چون جانب یار سر را بری سزودن بواجبش کرد گفت آغاز از جانب مین کن سوم آنکه چون خاصه  
 رخن کردم گفت موی خود را در فن کن صاحب اباحت لایحساب بعد از این بکتابت میگوید درین روایت آمده است  
 حلق بطور فوازم بسیار است یکی آنکه وضعت خواه خواه باید شنید که به ناصح دون باشد چو حنیفه اش اطاعت حلق  
 فرمود دوم آنکه مرد عاقل از میان عیب خود بعد توبه استغفار و سجا نشاندن دیگران دهنه چنین باز زد سوم آنکه  
 کاهی اهل ریا نفس فعل تعبیر مثل بی الاکسیر القصیر بجای امر الاکسیر بدین القصیر خصوص غنیمتیکه بنابر  
 عادت آدم خود کردن می تواند زیرا که امام ابو حنیفه فرمود حلق یعنی سزودن موی سر خود را بجای امر  
 الخلاق ان یحلق حکم کردم حلاق را که موی سر را اخلق نماید و همچنین تبا من در گرفتن بروت ناخن ها و حلق  
 بغل و حیر آن مستحب است کذا فی جامع الرموز مسئله موی سزودن از بدن نهان پاک است و بلند نماز با نهان را  
 خلافا لما فی حقه در مذهب ناصری می آید که امام شافعی با مویهای بسیار که بر جانه ایشان از حلق سر افتاد بود  
 نماز گذارد و مجذوب ایشان نماز با نهان را و باشد چون جلنش پرسیدند فرمود بکفایت و بما المخططن الی المذهب  
 اهل العرف و ازین روایت مفهوم شد که صاحب مذنبی با عند الضرورة عمل بر مذنب گیری جاز است و نیز  
 معلوم شد که مویهای سزوده مجذوب امام ابو حنیفه تا پاک مانع جواز نماز نیست همچنانکه مذنب با امام شافعی است

از روضه خلیل نقه الکامی  
 و در مذنب

نموده که امام شافعی  
 فرموده که اگر کسی  
 از موی سر خود را  
 بکشد و آن را  
 در دست بگیرد  
 و آن را در دست  
 بگیرد و آن را  
 در دست بگیرد

در مذنب  
 کاهی خود  
 می کشد و آن را  
 در دست بگیرد

امام محمد و در سبب اهل عراق را با خطا از جهت سبایه آسانی درین مسئله است تا از خطا طریقه که نشان  
 مدح از ائمه اهل این تقریر من است، و از ابو شهور لکین عینی در شرح صحیح بخاری در ذیل حدیث تقصیر موی حضرت  
 عبدالحق می آید که در آن طهارة شعر الابدی و هو قول جمهور العلماء و هو ان یحرم من قبل الشیطان  
 خالف فی ذلک ابو جعفر الترمذی منهم فخص الطهارة لشعره علیه السلام و ذهب  
 بحاکم آنکه عذر مسئله اگر کسی موی سر جوانی بزور برود و بعد آن موی سپید و نیتزد امام حاکم بر حاکم  
 لازم نیاید و نزد صاحبیه حکومت عدل لازم کرد و گذاشتی اما ناخانیه ظاهر از ناخانیه موی حکومت عدل  
 است که مخلوق را بعد فرض کرده با موی مذکور و غیر آن قیست کنند پس هر چه در کتاب است اینها باشند  
 عدل است مسئله اگر کسی جسد سر که بزور حلق نماید و پس بعد بیاورد موی سپید و بد بر حاکم قدر خص  
 لازم آید یعنی مخلوق را بعد فرض کرده فتمیش با اصول اشعار زانیه و غیره ناسخ قرار دهند و قدر تفاوت بین  
 از حاکم و مانند آنکه فتمیش با جسد و بدون آن مشخص کنند چنانکه در حکومت عدل میباشد زیرا که گداز  
 جسد بنا بر جریان عادت باطاع فاسده حرام بود و حتی حرام شرعاً معلوم است بار نیکنند که افانی ناخانیه  
 مسئله عطف که عبارت از سبب موی سر جمع کرده بر سر و آزار دهنده جزوه بود و معروف و گویند در کتاب  
 نماز که موی سر است امام نووی در نهذیب خود از ابو سعید بن اریاء العقص ضرب من الضفر و هو ان یلوی  
 الشعر علی الرأس و از لیس نعل سبک العقص ان تاخذ المرأة کل خضلة من شعر فتلوها بعد  
 حتی یبقی فیها التواء ثم ترسلها و خبری و نهاییه گوید العقبه الشعر المعقوص و هو محو من الضفر  
 و اصل العقص الی و ادخال اطراف الشعر فی اصوله و در مغرب بطور است العقص من باب  
 ضرب جمع الشعر علی الرأس و قبل الیه و ادخال اطرافه فی اصوله و دلیل که اینست حدیث ابو امام  
 است انه مر بالبحسن بن علی و هو یصلی و قد عقص صفرة فی فمها فخلها قال قلت لیه الحسن  
 معصبا فقال قبل علی صلواتك ولا تعصب فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول  
 ذلک کقول الشیطان رواه الترمذی و ترمذی بعد از این حدیث مکرر حدیث ابی رافع حسن بن علی  
 بر است نزد اهل علم و بعد از آنست که هو ان یلوی الرجل و هو معقوص شعره انمی و نیز در خبر است

است آن  
خافت و در غصه  
بجیدن است در آوردن  
کنار می موی رفتی  
آنها ۱۱ منته دامن  
مصلی غصه زایب  
مرب میگردن موی  
ست و سر و بچیدن  
آنست در دل گردن  
کنایه می آن تیغ آن  
تجرب ابرو بلع  
گردشت چنین به  
عادی و نماز سبزو  
دموی زلفش جانب  
سرشتی بسته بود پس  
کشاد آرا برین  
بسوی او حسن به  
غضبش کسب  
منوچه بخش به نماز  
در و منظر  
منستاده ام برین کرد  
صلی اعدا علی و سلم  
نه می مسرود  
عبدالمجید سلطان







زیرا که ترشیدن موی سر از سرور عالم صلی الله علیه و سلم سوا می گیرند ثبات شد و کما وقع فی الصحیحین مناسبت در تطهیر  
است که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم حج و عمره طواف میفرمود در زمان قربت از حلق تا نصف کوش و نشسته  
بند حج تا دوش میسید گری از رویان شایده خود را حکایت دهد و هر یک با دست قائله علی القاری محمد بن ابی  
در حج آرد که یکسکه نعل سید بشانه میکردند و در وجود و در غیر این حال کو تا با حکم رویت زیادت از سنگین مردان  
و نه نشاندند و در قافله میگردیدند لا شکاک ان طول الشعر لیس فی ذم و لا جاتا آخر یقطع ما زاد علی مقدار معلوم  
صیده و نیز در شرح منتهی الارادات گفته اند که اگر لباس زیاده علی تنگبندی باک نیست بزرگ کردن موی سر از هر  
دوش و درین ابوداود از انس روایت است که میگفت بودم در کسوف کسوفت در قطع میکنیم آنرا زیرا که آنحضرت  
و میگرفت آنرا یعنی بطریق تعجب و بساط که با خردان گفتند پس ما در انس صحبت تبرک من است مبارک نگاه میدادند و در  
میگردد و اقم آنحرف کو بدایا اریال علی الاطلاق جائز نیست سبب مخصوص بودن آن بزبان لازم آمدن ششمین  
بایشان که با سبب اشتباه درین ابوداود از سرور عالم روایت نعیم الرجل خرم کما سئل کوا طوان  
و استنباط از آن چه خوشم و دست خرم اسدی اگر نبود میزدانی موی سر او و فرشتگان از او اندازد و چون  
حدیث بیستم رسید موی خود را میسید و تا کوشش از خود را تا نصف ساق گذاشت کذا فی مشکوٰۃ و این حدیث  
مراحمه دلالت بر کراهت درازی مویها از حد نمیکورد و انما به این که است مخصوص با سبب سطور و امثال آن  
بوده است جهت آنکه او بدو که مویها بختر نموده پس علتش بخترست کذا فی المعطاء و مویهاست آنچه در حج  
ست هر که را دیدی که بسیار تکلف میکند در در کردن موی آرسن آن آنرا نیز مکرر شده و اقم آنحرف کو بدایا  
خودش برین معنی توقف یافته موی خود را تا دوش گذاشت اگر با حث که است مطلق و از این فرض کرده شود پس به  
فهمش که سبب صیانت بودنش از فهم دیگران معتبر نیست باید که زیادت از کوش جائز باشد حال آنکه بالا افتادن  
جائزست نمیدانای که موی شریف را در بر و فرمای بخا و از بنا کوشش و در بلند علی قاری و در قافه میگوید که درازی  
مذموم نیست مسئله و سئل که موی می بر خا که عادت سنوات مردوزن دورا ممنوع بلیل قول علیه السلام  
لعن الله الواصلة و المستوصلة لعنک خدا زن را صله و زن مستوصله را و صله زنیکه وصل موی زن  
دیگر نماید و مستوصله زنیکه از زن دیگر وصل موی کند و این کلمه زن مرد هر دو را شامل است قال القاری

این حدیث در صحیحین  
و در مسند ابی داود  
و در سنن ابی حنبله  
و در سنن ابی یوسف  
و در سنن ابی شیبہ  
و در سنن ابی داود  
و در سنن ابی حنبله  
و در سنن ابی یوسف  
و در سنن ابی شیبہ

این حدیث در صحیحین  
و در مسند ابی داود  
و در سنن ابی حنبله  
و در سنن ابی یوسف  
و در سنن ابی شیبہ  
و در سنن ابی داود  
و در سنن ابی حنبله  
و در سنن ابی یوسف  
و در سنن ابی شیبہ

زن در حدیث بنابر جریان عادت زمان عیست که مثبوت اصل اشعار میکنند صاحب هدیه مخفین سکود آری در  
وصل موی شتر در کسب وادی زنان خست آمده و گنایا بالانرا رام محمد مذکور است عن ابن عباس کلاسی بالوصل  
الکاسر اذا کان جوفاً قال یحمل ویه یأخذ و هو قول ابی حنیفة و در موطا آورده هو قول ابی حنیفة  
والعامة من فقهائنا و در مطالب المتوسلین آرد زیادت موی آدمی سبب کراستن جمیع اجزا جائز نیست  
موی غیر آدمی اگر زنی را شوهر سید نباشد نیز وصل کردن حرام است اگر باشد باذن شوهر سید جائز است مولا صالح  
مسئله زنا زانیان را بشعار وصول غیر خودشان جائز است بر قول مختار کذا فی العالمکیر مسئله زنا زانیان سبب  
برشتهای سرخ از ابرشیم و غیر آن جائز است محدثان موی آدمی را با سبب موی برشتهای سرخ از ابرشیم و غیر آن که  
مشابهت موی مرد دارد جائز است اگر است کذا فی جمیع البحار مسئله زنا زانیان وصل کردن موی باف در موی سر جائز است  
توضیح الحواشی بعد ذکر وصل شعر با شعر می آید اذ اذ وصلت غیره من خرقه و غیرها کلا یحمل فی النبی  
اما وقتیکه وصل نماید موی را بر موی از قسم پاره جامه غیر آن پس آن در پی دخل نیست مسئله اگر علما موی  
پیشانی در رشته باشد با وصل را برسد که بر پیشانی موی معلوم سازد که موجب یادداشتن او میگردد و اگر اطلاق  
برای خدمت بود زیادت مذکور در آن جائز نباشد کذا فی المطالب العالمکیر یتناقل علی محیط مسئله کذا  
موی سر بدون تمیز می باشد کردن که از پیشانی و عبار در آن چپک و پیش افتد و تسلیت کرد و چنانکه طریقه بعض  
فقر است بدقت خلاف سنت مشابهت است در آن بچوکیان نبود کذا فی المطالب ناظرین صاحبان احسان  
مسئله که اشتراف و آب بطریق شرفا و طویان که شاعران شده است غیر ایشان را کرده است از قسم تسلیت  
فی الاحیاء و از اینجا مستنبط میشود که گذاشتن ذواب و از برای علامت کردن نیست آری برای تشابه کرده بود  
بچنانکه برای زینت و تبحر آلات میکند بر بعضی حدیث خیریم آدمی چنانکه گذاشت مسئله بافتن کسوان و از او غیر  
احرام کرده است صاحب توضیح الحواشی در شرح حدیث کالتشبهوا بالتلبید می آید لای لا یضفر و اشعر که  
کالتلبید ینبای فانه مکروه فی غیر الاحرام فصل دوم در احکام حمیه یعنی ریشین آید است که حمیه را که عبارت  
از موی فنی برود خیار کذا فی العا مونس از آن جهت حمیه گویند که بر روی مرد و آن بالغه معنی استخوانی است بر آن  
باشد از است رها و لایحی محمل یعنی زرد و از آنکه اسفل شتر کذا فی المغرب گویند که عبارت است از استخوان بلندین صنف

ع  
در حدیث بنابر جریان عادت زمان عیست که مثبوت اصل اشعار میکنند صاحب هدیه مخفین سکود آری در  
وصل موی شتر در کسب وادی زنان خست آمده و گنایا بالانرا رام محمد مذکور است عن ابن عباس کلاسی بالوصل  
الکاسر اذا کان جوفاً قال یحمل ویه یأخذ و هو قول ابی حنیفة و در موطا آورده هو قول ابی حنیفة  
والعامة من فقهائنا و در مطالب المتوسلین آرد زیادت موی آدمی سبب کراستن جمیع اجزا جائز نیست  
موی غیر آدمی اگر زنی را شوهر سید نباشد نیز وصل کردن حرام است اگر باشد باذن شوهر سید جائز است مولا صالح  
مسئله زنا زانیان را بشعار وصول غیر خودشان جائز است بر قول مختار کذا فی العالمکیر مسئله زنا زانیان سبب  
برشتهای سرخ از ابرشیم و غیر آن جائز است محدثان موی آدمی را با سبب موی برشتهای سرخ از ابرشیم و غیر آن که  
مشابهت موی مرد دارد جائز است اگر است کذا فی جمیع البحار مسئله زنا زانیان وصل کردن موی باف در موی سر جائز است  
توضیح الحواشی بعد ذکر وصل شعر با شعر می آید اذ اذ وصلت غیره من خرقه و غیرها کلا یحمل فی النبی  
اما وقتیکه وصل نماید موی را بر موی از قسم پاره جامه غیر آن پس آن در پی دخل نیست مسئله اگر علما موی  
پیشانی در رشته باشد با وصل را برسد که بر پیشانی موی معلوم سازد که موجب یادداشتن او میگردد و اگر اطلاق  
برای خدمت بود زیادت مذکور در آن جائز نباشد کذا فی المطالب العالمکیر یتناقل علی محیط مسئله کذا  
موی سر بدون تمیز می باشد کردن که از پیشانی و عبار در آن چپک و پیش افتد و تسلیت کرد و چنانکه طریقه بعض  
فقر است بدقت خلاف سنت مشابهت است در آن بچوکیان نبود کذا فی المطالب ناظرین صاحبان احسان  
مسئله که اشتراف و آب بطریق شرفا و طویان که شاعران شده است غیر ایشان را کرده است از قسم تسلیت  
فی الاحیاء و از اینجا مستنبط میشود که گذاشتن ذواب و از برای علامت کردن نیست آری برای تشابه کرده بود  
بچنانکه برای زینت و تبحر آلات میکند بر بعضی حدیث خیریم آدمی چنانکه گذاشت مسئله بافتن کسوان و از او غیر  
احرام کرده است صاحب توضیح الحواشی در شرح حدیث کالتشبهوا بالتلبید می آید لای لا یضفر و اشعر که  
کالتلبید ینبای فانه مکروه فی غیر الاحرام فصل دوم در احکام حمیه یعنی ریشین آید است که حمیه را که عبارت  
از موی فنی برود خیار کذا فی العا مونس از آن جهت حمیه گویند که بر روی مرد و آن بالغه معنی استخوانی است بر آن  
باشد از است رها و لایحی محمل یعنی زرد و از آنکه اسفل شتر کذا فی المغرب گویند که عبارت است از استخوان بلندین صنف  
و غیر احرام







۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

منسحب بنهر طبرک که قبیل باشد اما اگر بسیار دراز شده باشد قطعش نشاید مگر با احتیاط و شرح مشکوٰۃ علی و در منتخب

الْحَيَّةُ طَوِيلًا وَعَصَا الْكِنَةِ مَقْبِيَّةٌ بِمَا زَادَ عَلَى الْعَبْضَةِ وَهَذَا فِي لَمِينِهَا وَمَا إِذَا طَالَ فَقِيلَ لَهَا

لا يجوز لها ان تصير مثله وهذا في العالمين في الدنيا وفي الآخرة

فَإِسْتَسْتَأْذَنَ مِنْهُ فَقَالَ لَهُ عَلَى أَفْجَسِهِ قَطْعُهُ لِأَنَّ الْغَنِيَّةَ زِينَةٌ وَكَذَلِكَ

كَلَّ الرِّيشَةَ وَطَوَّلَهَا الْفَاحِشُ خِلَافَ الرِّيشَةِ أَمَّا غَرَالِي أَرَادَ بِهَا مَيْكَا وَطَوَّلَ رِيشَ جَبْهَةِ ابْنِهَا عَمِي

و حلفت از بون میا در زبان عیبت کنندگان از حق صاحبش را میسیند از حق می در حجب می ایام از مرد

الْعَمَلُ ... حَامِدٌ مِمَّا عَمِلَ الْكَسْبُ ... وَبِهِ كُنْتُ خَائِماً ... لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْحَمْدُ

وَقَالَ أَبُو عَمْرٍو وَلَئِنْ رَأَيْتَ حُلُمًا أَلْقَاهُ قَصْدَ الْهَامَةِ عَنِ النَّفْسِ فَاقْضِ عَلَيْهِ الْحُلُمَ فَإِنَّ

الحروف کو برآمد ادا مخرج علمہ الرحمہ رشی است کہ انوہ وکر دہرہ ناشد الارش انوہ مرو لکڑ وازو

خیلی خوشنما باشد و مرد را و حاجتی بخشد الا تو هوس بحیه طویلیه علی الاطلاق که منجمان این شرف خفایا شدند و بخت

چنانکه گذشت از نشان ایشان مستفید از نجاست که خودشان در احیاء فضل کرده اند **مِقِلَّانَ أَهْلَ الْجَنَّةِ** و

الاهارون خاموسى كان له الحية الى سرته شخصيها ونفسيها له ملين كنفه سده انا

ہمارے دو باشندے کٹر مومن اور مومسی علیہا السلام کہ انیشا اور شیما شبنام پر خصوصیت پر رکھنا منسلکہ ترمیم ہی بہتر

حرامت و روش افروغ و منبذ و حلقیان است که ایشانرا قلندر میگویند و همچنین تاسیدنش کمتر از قدس است

توربینی در میزش میگذارد قصه آنکه کان من صنایع الا عامر وهو اليوم شعرا کثیرا

مِنْ أَهْلِ الشِّرْكِ وَعِبْدَهُ إِذْ نَآءٍ فَأَفْجَحَ وَالْعُودُ وَمِنْ خَلْقِ هَمٍّ فِي الدِّينِ مِنْ

الموسومة بالقندرية في زمانها هذا ظهر الله عنهم حوزة الدين بفضله الاسلام

وہلکدنی سرورمستوفی و صاحب ہدایہ درباب حج جی دوستی سیرت سیدنا سید

درست و جسد که در بعضی سخت از بعضی دیگر است اول خدا بر بسیاری از جنات و فرشتگان

*(Faint handwritten notes at the bottom of the page)*

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱







۱۱۰ حدیث ۱۱۰  
 ۱۱۱ حدیث ۱۱۱  
 ۱۱۲ حدیث ۱۱۲  
 ۱۱۳ حدیث ۱۱۳  
 ۱۱۴ حدیث ۱۱۴  
 ۱۱۵ حدیث ۱۱۵  
 ۱۱۶ حدیث ۱۱۶  
 ۱۱۷ حدیث ۱۱۷  
 ۱۱۸ حدیث ۱۱۸  
 ۱۱۹ حدیث ۱۱۹  
 ۱۲۰ حدیث ۱۲۰

که خاصیکردند و این دل است بر آنکه از رو اخذ کرد و اندک دانی در اصطلاح استقیم است و حدیث قدس شریف است  
 و حدیث با حقا ظاهر است و از دست پس در نظیرین مینمایست و انقباض بر روی نظیرین مینمایست و انقباض بر روی نظیرین  
 مثل حل مطلق بر قید یا بر حقیقت و تخییر میان هر دو مورد و استنباط از فی شرح اصطلاح استقیم با مراد از احاطه  
 و از هر طریق مجاز و کما هو معتاد علی القاری شرح اشغال حقیقت قال فی الشبهة فی قصور الشارح ان کما یقال  
 احاطه بالاشیاء علی ما یظهر من معنی الشبهة وهو المراد باحطاء الشوارب الا احاطه بحدود  
 که بدلا بر مقصود مینمایند و با آنکه در قصور معلوم میشود بقدریه خالفوا المشرکین که حل بر این با حقایق است  
 و جایز است که مخالفت ایشان در صورت اعطای بیش و احضای بیروت که ما با حل است متحقق است اما انقباض  
 بر سوای چنانکه مروری شده بنا بر ضرورت عدم تخییر میان با حقیقت است که تخییر دینی با حقیقت است متحقق است  
 در زیارت است پس نیز احاطه است از حیث است که در فایده عالمگیری از الا فضل ان شیخی شارح در این حرج در شرح  
 میگوید بر قول ابی حنیفه و صاحبیه الا احاطه افضل من القصد و عن احمد انما کان فی حقیقه شدید  
 و محدث دلموی در مارج بزرگ قصور در آنحضرت و در آن امر سوای آن در این حدیث بود و در اغلب و قاطع است  
 مسئله حل بر این است بر قول صاحب الکلیم در شرح مختصر از زکریا در خلق الشارب بدعه و  
 سند و در زمانه روایات از سنائی نقل میکنند انما یردعه و القصد و بدعه و هو المذنب عند الخیر  
 التاخرین من کما یبدا و در فایده حادی بسطورت و الخلق فی بدعه و هو الاصح اری در طریقه  
 منقول است که حل فضل است از فضل خلق قریبین بر آن منسوب بانه مذنبه که کرده اند و این قول اعتبار است  
 در رویه و توفیق با نیست اما اول نظر اینک فضیلت حل است مطلقا خود مسلم است تا حل شارب ابرار قیاس کرده  
 کذا فی شرح اصطلاح استقیم و اما ثانی بر این قول کافی نیست لکن ابی حنیفه و ابی یوسف و محمد بن یحیی  
 از ائمه حنفیه ثابت نیست اگر کسی است با ایشان از حیث است که محدث دلموی در شرح اصطلاح استقیم سکون  
 مذنب حنفی فضیلت حل شارب بر حل در دست که ظاهر است با ایشان آنست که است قصور است از تخییر در حقیقت  
 آنحضرت فرموده ده چیز از سنت من است بر سهیم است قصور شارب را از انقباض شمار کرده و توفیق است از تخییر در حقیقت  
 که آنحضرت در حق خود فرمود انهم قوم یوقروا سبیلهم و یحلقون الحاکم فی العیون و یحلقون الحاکم فی العیون  
 علیه السلام و الله و سلم ۱۲

۱۱۰ حدیث ۱۱۰  
 ۱۱۱ حدیث ۱۱۱  
 ۱۱۲ حدیث ۱۱۲  
 ۱۱۳ حدیث ۱۱۳  
 ۱۱۴ حدیث ۱۱۴  
 ۱۱۵ حدیث ۱۱۵  
 ۱۱۶ حدیث ۱۱۶  
 ۱۱۷ حدیث ۱۱۷  
 ۱۱۸ حدیث ۱۱۸  
 ۱۱۹ حدیث ۱۱۹  
 ۱۲۰ حدیث ۱۲۰

وافر میزد و سبتهای خود را و میزاشند ریشهای خود را پس خلاف ایشان کند و بر ظاهر که خلاف ایشان صوت  
 تو فرموده احتیاجی بدست که تا با جلیق باشد تحقق میکرد و کما مرسله در آن کردن سبتهای غازی را باز و میزدند  
در فای کادیه آو و اما الغازی فی دار المحرب یسلب الی ظکول الشارب لیكون کاهیب  
عن العذرة و هم دست روی کن الحاله بن الولید کان یطوّل شاربیه لیكون کاهیب  
 فی مقابل المؤمنین نافع لعل الخیرة مسکله که شستن با نین که عبارت از زوی جانبین است با آن  
 محدث دلموی در شرح مشکوٰۃ می آید که با سبب سبب التبیح و کما طوطا الشوارب و در شرح مرطایم  
 میگوید که اندامیر المؤمنین شعر غیر روی نمین میکردند و ملا علی قاری جمعیت ابن حجر در باب دامن شرح  
 شامل میگوید رأی الغزال و عذره آنکه لا باس بکثرة السبالتین اثباتا لعمرو و کان ذلك لا  
 الغمر و لا یغنی فیہ شعر الطعاع و لا یصل الیه و کراه الزکشی انقاء و در شرح مذهب شافعی  
 می آید تراشیدنش هم با آن مذکور و هیچ تراشیدنش را از عبد بن عمر نقل کرده است مسکله چون بر دست  
 در تراشید و آب بزی آن نرسد وضو جائز است بخلاف غسل کذا فی خزانه الروایات مسکله اگر بر دست کسی نهد  
 حلق نمزد و تا کسبال بنویسند بر حکومت عمل لازم شود اگر بر دست را بارش حلق نمود همان بر یک جا کانه  
 کذا فی التامه خاتمه فصل پنجم در روی بینی و ابرو و غیر آن مسکله چیدن بینی و تراشیدن آن جائز است  
 ملا علی قاری در شرح عین العلم در آداب حلق راس می آید و او آمده است حدیث انتقوا الشعر الذی  
 فی الکأوف تخرج کرده است این حدیث ابن عمر می بینی از عمر بن شعیب و میگوید تراشیدن آن قائم مقام  
 تنف میشود و در فای خراسانی آمده که در مصابیح علی مدینه یعنی آنحضرت را المؤمنین علی را وصیت فرمود  
انقیف الکأف فی کل شهر بعضی مواضع مذکور است موسی بن جندب و مرید و شود زیرا که صورت مرضی است که میگوید  
 و در فردوس می آید عبد بن عمر می فرمود آمده که لا تشقوا الشعر الذی یكون فی الکأف فانه یؤثر  
 و لکن یضون فساد کرده فی منبر الشعر کذا فی المرقاة و هکذا فی الغرائب و القنیة و غیرها  
 مسکله که رفتن موسی اندام بر دکان ازاد و حاتم ششم افتد با نین نظر باشد جائز است و خزانه الروایات تا ناخاتمه  
 می آید بجز قصه الا شعاع الی فی الحاحین و از حدیث فی العین و فی النظر مسکله چیدن بینی

و در فای کادیه آو و اما الغازی فی دار المحرب یسلب الی ظکول الشارب لیكون کاهیب  
 عن العذرة و هم دست روی کن الحاله بن الولید کان یطوّل شاربیه لیكون کاهیب  
 فی مقابل المؤمنین نافع لعل الخیرة مسکله که شستن با نین که عبارت از زوی جانبین است با آن  
 محدث دلموی در شرح مشکوٰۃ می آید که با سبب سبب التبیح و کما طوطا الشوارب و در شرح مرطایم  
 میگوید که اندامیر المؤمنین شعر غیر روی نمین میکردند و ملا علی قاری جمعیت ابن حجر در باب دامن شرح  
 شامل میگوید رأی الغزال و عذره آنکه لا باس بکثرة السبالتین اثباتا لعمرو و کان ذلك لا  
 الغمر و لا یغنی فیہ شعر الطعاع و لا یصل الیه و کراه الزکشی انقاء و در شرح مذهب شافعی  
 می آید تراشیدنش هم با آن مذکور و هیچ تراشیدنش را از عبد بن عمر نقل کرده است مسکله چون بر دست  
 در تراشید و آب بزی آن نرسد وضو جائز است بخلاف غسل کذا فی خزانه الروایات مسکله اگر بر دست کسی نهد  
 حلق نمزد و تا کسبال بنویسند بر حکومت عمل لازم شود اگر بر دست را بارش حلق نمود همان بر یک جا کانه  
 کذا فی التامه خاتمه فصل پنجم در روی بینی و ابرو و غیر آن مسکله چیدن بینی و تراشیدن آن جائز است  
 ملا علی قاری در شرح عین العلم در آداب حلق راس می آید و او آمده است حدیث انتقوا الشعر الذی  
 فی الکأوف تخرج کرده است این حدیث ابن عمر می بینی از عمر بن شعیب و میگوید تراشیدن آن قائم مقام  
 تنف میشود و در فای خراسانی آمده که در مصابیح علی مدینه یعنی آنحضرت را المؤمنین علی را وصیت فرمود  
انقیف الکأف فی کل شهر بعضی مواضع مذکور است موسی بن جندب و مرید و شود زیرا که صورت مرضی است که میگوید  
 و در فردوس می آید عبد بن عمر می فرمود آمده که لا تشقوا الشعر الذی یكون فی الکأف فانه یؤثر  
 و لکن یضون فساد کرده فی منبر الشعر کذا فی المرقاة و هکذا فی الغرائب و القنیة و غیرها  
 مسکله که رفتن موسی اندام بر دکان ازاد و حاتم ششم افتد با نین نظر باشد جائز است و خزانه الروایات تا ناخاتمه  
 می آید بجز قصه الا شعاع الی فی الحاحین و از حدیث فی العین و فی النظر مسکله چیدن بینی

و در فای کادیه آو و اما الغازی فی دار المحرب یسلب الی ظکول الشارب لیكون کاهیب  
 عن العذرة و هم دست روی کن الحاله بن الولید کان یطوّل شاربیه لیكون کاهیب  
 فی مقابل المؤمنین نافع لعل الخیرة مسکله که شستن با نین که عبارت از زوی جانبین است با آن  
 محدث دلموی در شرح مشکوٰۃ می آید که با سبب سبب التبیح و کما طوطا الشوارب و در شرح مرطایم  
 میگوید که اندامیر المؤمنین شعر غیر روی نمین میکردند و ملا علی قاری جمعیت ابن حجر در باب دامن شرح  
 شامل میگوید رأی الغزال و عذره آنکه لا باس بکثرة السبالتین اثباتا لعمرو و کان ذلك لا  
 الغمر و لا یغنی فیہ شعر الطعاع و لا یصل الیه و کراه الزکشی انقاء و در شرح مذهب شافعی  
 می آید تراشیدنش هم با آن مذکور و هیچ تراشیدنش را از عبد بن عمر نقل کرده است مسکله چون بر دست  
 در تراشید و آب بزی آن نرسد وضو جائز است بخلاف غسل کذا فی خزانه الروایات مسکله اگر بر دست کسی نهد  
 حلق نمزد و تا کسبال بنویسند بر حکومت عمل لازم شود اگر بر دست را بارش حلق نمود همان بر یک جا کانه  
 کذا فی التامه خاتمه فصل پنجم در روی بینی و ابرو و غیر آن مسکله چیدن بینی و تراشیدن آن جائز است  
 ملا علی قاری در شرح عین العلم در آداب حلق راس می آید و او آمده است حدیث انتقوا الشعر الذی  
 فی الکأوف تخرج کرده است این حدیث ابن عمر می بینی از عمر بن شعیب و میگوید تراشیدن آن قائم مقام  
 تنف میشود و در فای خراسانی آمده که در مصابیح علی مدینه یعنی آنحضرت را المؤمنین علی را وصیت فرمود  
انقیف الکأف فی کل شهر بعضی مواضع مذکور است موسی بن جندب و مرید و شود زیرا که صورت مرضی است که میگوید  
 و در فردوس می آید عبد بن عمر می فرمود آمده که لا تشقوا الشعر الذی یكون فی الکأف فانه یؤثر  
 و لکن یضون فساد کرده فی منبر الشعر کذا فی المرقاة و هکذا فی الغرائب و القنیة و غیرها  
 مسکله که رفتن موسی اندام بر دکان ازاد و حاتم ششم افتد با نین نظر باشد جائز است و خزانه الروایات تا ناخاتمه  
 می آید بجز قصه الا شعاع الی فی الحاحین و از حدیث فی العین و فی النظر مسکله چیدن بینی



۲۶  
 این کتاب در کتابخانه  
 مجلس شورای اسلامی  
 تهران ثبت شده است  
 ثبت شماره ۱۳۵۷  
 تاریخ ثبت ۱۳۵۷/۱۰/۱۵  
 ثبت کننده  
 کتابخانه

ومعاذي مني برأيي جائز سبت قال الطبري لا يجوز للرأه تغيير شيء من خلقها التي

خَلَقَهَا اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهَا زِيَادَةٌ أَوْ نَقْصٌ لَا تَمَاسُ الْحُسْنُ لِلزُّوْجِ وَلَا لِغَيْرِهِ كَمَا يَكُونُ

مَقْرُونَةُ الْحَاجِبِينَ فَتَرَى مَا بَيْنَهُمَا لَوْ هُمُ الْبَرَاءُ أَوْ عَكْسُهُ إِذْ فِي حَاجَةِ التَّوَحُّشِ شَرَحَ الْجَامِعِ

الاصحح انهم اخرجوه من قبل ان يمدوا راسه الى السجده لئلا يذنبوا به

پس از این طریق اولی مجموع باشد مسئله که گفتیم بوسیله مبالغه حسن و زیبایی ایشان باشد جز نیست فداوی کاملاً

*(در اینجا یک بیت شعر به خط نستعلیق آمده است)*

عن أبي جعفر عليه السلام قال: من رأى في المنام أن له امرأة أو دابة أو مخرجاً من سوره

[illegible]

و مصنف نے چھپوا کر لکھتے ہوئے درود پر دیت ہے کہ مرد و مرغ جن کو کہ دہ نصف بیت لازم شود گذارن آلتا ناخفته

**بسم** درموی از زمین سوای چرخ دوران و فصل فصل اول در ماسوی سومی عانده و در آن چند مسئله است

سلسلہ شریعتی حلقہ نشر و ادغام ابوریوسف کفایتیہ لاہور میں است و مطالبہ المؤمنین سے اس کے لکھنے میں شہر

مَلَقَهُ عَنْ أَبِي يُونُسَ لَا بَأْسَ بِاللَّيْلِ وَكَهَذَا فِي الْعَالَمِيَّةِ وَنَزِيرُ مَطَالِبِ الْيَوْمِ فِي لَيْلٍ مَخْلُوقِهَا عَلَى

[illegible]

وَأَبْرَارِي فِي طَبَقِ الْجَنَّةِ وَالْجَنَّةِ وَلِي وَالْعَالِي فِي مَشَارِقِ الْقُلُوبِ مُحَمَّدٌ مَعَهُمُ الْغُفْرَانُ

توقفتن است که هر که را قیاد باشد و کند اما شافعی بنزد مسند کما و یا لا اله الا الله و محمد و آله و سلم و لا حول و لا قوة الا بالله

الْوَجْهَ يَدْعُو كَمَا نَسْتَنْفِثُكَ مِنْ قُوَّةِ بَرِّهِ وَجْهَ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَاثِ الْغَاثِ نَفْثَ بَهْمَتِ رَأْيِ كَسْبِكَ لَنَا

ماد باشد و اما کسیکه مقدار خلق می بود و به او راجع کافیت بر آنکه در دنیا و آخرت و الهی می باشد و

فیت و آن در خلق نیز حاصل الذی الا حیا و مطالب المؤمنین در توضیح الحوائج شرح صحیح بخاری می آید و در حقیقت

و از روی نقل ابتدا یحیی بن ساعد و ابن قتیب العبد که می گویند که در حفظ نصف لایط که در حدیث وارد شد نظر داشته

موقوف کردید و هر که نظر بر منی انداخته دور و درفش را پیر منزل جان بدشته یعنی نف و حلق و تنویر

و جیدان



اما علی فارسی در تافه میگوید قد ثبت ان الله صلی الله علیه و آله وسلم عمل النور علی ما ذکره الشیخ فی کتابه  
 و در سیرت شامیه می آید قد اخرج ابن ماجه فی سنینه حدیث لاطلاقه صلی الله علیه و آله وسلم عاتیه النور  
 قال حافظ ابن کثیر سنن جید ابن حجر شیخ شامل علی ذاک حدیثی کلان لا یستقر و کان لکذا کثیر من خلفه  
 یعنی بود آنحضرت که استعمال نور بنور نمود و چون دراز میشد موسی با حلق میگرد و ضعیف است اما حدیث آنکه ذکر  
 جامه جعفر یعنی آنحضرت در آمد و اندک جامه جعفر بالاتفاق موضوع است زیرا که جامه با در وقت نبود و بدل آن حضرت  
 جامه با ساخته اند و قال ابن حجر علی القار و محدث بلوی در ملرج می آید ظهور جام بعد جلت آنحضرت بعد از خروج  
 عجم شد و لیکن خبر داده بود و وجود آن منتهی کرده زنان از در آمدن جام مکر حکم ضرورت و قصد علاج مستحکم استعمال  
 نوره از دست جامی بشرط غرض بصیرت باینست مثل استعمال و او در جرئت عورت و دیگری فقیه ابوالیس کوفی  
 در حالت ضرورت است و غیر آن گذاشتنی مطالب المومنین صاحب هدایه در تخفیف و از نوره می آید در نوره و از نوره است  
 نوره از دست خود سازند از دست جامی بود هیچ زیرا که آنحضرت دست خود استعمال فرموده اند و نیز بفرما سید که  
 بران نظر انداختن جائز نیست پس آن نیز جائز نیست مگر بحاجت یا با تکلیف استعمال نوره از دست اجنبی حرام است که اگر  
 او را منظر جائز باشد مثل آن شوهر که درانی توضیح نافع از منشی الکبار مسئله اگر شوهر از زن ناله موسی بپاش  
 طلبه از لاش بر زن حب باشد علی الاصح که درانی تسلط با باب سوم در احکام طهارت یعنی ناخن و آن جمیع  
 بالضم و منتهی که کسب و کسب تر است مگر اخیر پس آنرا طاهر و کسب صحیح طاهر که درانی التهدیه بکسب و صحابه  
 انظار و اخیر جمیع طاهره و طاهره کسب جمیع طاهره یعنی طاهره کسب که طاهره اسلام در طاهره و جمیع طاهره کسب که طاهره  
 فی تهنیه در میان فصل اول در حکم قطع و ترک طهارت و منتهی در آن در آن چند سله است مسئله  
 ناخن را روزانه محبت محمد عایشه از من قلیم انکار فین یوم و جمیع احادیث الله تعالی من الکمال الی جمیع  
 آخری و کلماته آگاهیم که تراشد ناخنهای خود را روزانه و به محفوظه و او را خدا شهادت بماند و بگوید روز  
 را ند آورده اند این حدیث اما خبر و در در غرر و فاضلانی و فتاوی خود و علی قاری در مرآه شرح مشکو و  
 لطیفی روایات که فتن ناخن را و بنفشه نیز و اندیشه و امام خود روایت کرده است من و داد آن بایسته الغنی  
 علی کوه فلیقل ما طاهره یوم و کسب بر که خواهد که حاصل شود و او را تو انگری بگوید باید که تراشد ناخن

در تافه میگوید قد ثبت ان الله صلی الله علیه و آله وسلم عمل النور علی ما ذکره الشیخ فی کتابه  
 و در سیرت شامیه می آید قد اخرج ابن ماجه فی سنینه حدیث لاطلاقه صلی الله علیه و آله وسلم عاتیه النور  
 قال حافظ ابن کثیر سنن جید ابن حجر شیخ شامل علی ذاک حدیثی کلان لا یستقر و کان لکذا کثیر من خلفه  
 یعنی بود آنحضرت که استعمال نور بنور نمود و چون دراز میشد موسی با حلق میگرد و ضعیف است اما حدیث آنکه ذکر  
 جامه جعفر یعنی آنحضرت در آمد و اندک جامه جعفر بالاتفاق موضوع است زیرا که جامه با در وقت نبود و بدل آن حضرت  
 جامه با ساخته اند و قال ابن حجر علی القار و محدث بلوی در ملرج می آید ظهور جام بعد جلت آنحضرت بعد از خروج  
 عجم شد و لیکن خبر داده بود و وجود آن منتهی کرده زنان از در آمدن جام مکر حکم ضرورت و قصد علاج مستحکم استعمال  
 نوره از دست جامی بشرط غرض بصیرت باینست مثل استعمال و او در جرئت عورت و دیگری فقیه ابوالیس کوفی  
 در حالت ضرورت است و غیر آن گذاشتنی مطالب المومنین صاحب هدایه در تخفیف و از نوره می آید در نوره و از نوره است  
 نوره از دست خود سازند از دست جامی بود هیچ زیرا که آنحضرت دست خود استعمال فرموده اند و نیز بفرما سید که  
 بران نظر انداختن جائز نیست پس آن نیز جائز نیست مگر بحاجت یا با تکلیف استعمال نوره از دست اجنبی حرام است که اگر  
 او را منظر جائز باشد مثل آن شوهر که درانی توضیح نافع از منشی الکبار مسئله اگر شوهر از زن ناله موسی بپاش  
 طلبه از لاش بر زن حب باشد علی الاصح که درانی تسلط با باب سوم در احکام طهارت یعنی ناخن و آن جمیع  
 بالضم و منتهی که کسب و کسب تر است مگر اخیر پس آنرا طاهر و کسب صحیح طاهر که درانی التهدیه بکسب و صحابه  
 انظار و اخیر جمیع طاهره و طاهره کسب جمیع طاهره یعنی طاهره کسب که طاهره اسلام در طاهره و جمیع طاهره کسب که طاهره  
 فی تهنیه در میان فصل اول در حکم قطع و ترک طهارت و منتهی در آن در آن چند سله است مسئله  
 ناخن را روزانه محبت محمد عایشه از من قلیم انکار فین یوم و جمیع احادیث الله تعالی من الکمال الی جمیع  
 آخری و کلماته آگاهیم که تراشد ناخنهای خود را روزانه و به محفوظه و او را خدا شهادت بماند و بگوید روز  
 را ند آورده اند این حدیث اما خبر و در در غرر و فاضلانی و فتاوی خود و علی قاری در مرآه شرح مشکو و  
 لطیفی روایات که فتن ناخن را و بنفشه نیز و اندیشه و امام خود روایت کرده است من و داد آن بایسته الغنی  
 علی کوه فلیقل ما طاهره یوم و کسب بر که خواهد که حاصل شود و او را تو انگری بگوید باید که تراشد ناخن

خود را در پنجشنبه ذکر کرده است بخداش این حمد و ملامتی قاری و شرح مثل مسئله تا بخیر گرفتن ناخناتان آید  
 با وجود محتاج بودن آنها از حد سرگشتگان بگردد است امام غزالی را حایمی آید قال رسول الله علیه و سلم یا ابا هریرة  
 قُلْ أَظْهَرَ لَكُمْ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَعْزُّبُ عَلَى مَاطِلِ مَنَّهُمْ أَيْ بُوَيْرِيهِ بَرَزْشِ نَخْنَامِ حُمُورِ زَبَرِ كِهْ شَطَانِ مَنِّ  
 بر آنچه در میشود از ناخنات و قاضی خان صاحب رُغْرُغِی زبیر که ناخنش دراز باشد زرقش کوتاه بود مسئله غایب از  
 دراز کردن ناخنات جاز نیست و شب اگر چه تراشیدن آنها از منقذیه است چه اگر سلاح از دست افتد از ناخنهای  
 کار سلاح میشود گرفت از نجاست که امیر المؤمنین علیه السلام خود تحریر فرمود وَوُودُ الْكَافِرِ فِي أَرْضِ الْعَدُوِّ  
 فَإِنَّهَا سِلَاحٌ وَازْنِيَةِ أَخْبَانِ بَارِزِ زَمِينِ مَشْنِ زَبَرِ كِهْ أَنْهَا سِلَاحٌ سِتْ دَرِ قَاوَمِی حَادِیَةِ اَدْرَاكَا الْعَاثِرِ فِي  
 دَارِ الْحَرْبِ يَنْدُبُ إِلَى تَوْفِيرِ الْأَظْفَارِ لِيَكُونُوا سِلَاحًا وَهَكَذَا فِي مَطَالِبِ الْمُؤْمِنِينَ نَافَا لَعْنُ  
 وَفِي الْعَالَمِ كَيْدِيَّةٍ نَافَا لَعْنُ مُحِيطِ الشَّرِّ مَسْئَلَةُ قَطْعِ نَاحِرِ زَبَرِ كِهْ نَاحِرِ مَارُوبِ كِهْ بَرُورِ مَرَضِ بَرُورِ سِتْ كِهْ  
 فِي شَرِّهِ الْأَسْلَامِ مَسْئَلَةُ تَرَشِيدِ نَخْنَاتِ بَرُورِ كِهْ تَرَشِيدِ مَارُوبِ كِهْ تَرَشِيدِ مَسْئَلَةُ رَا زَا مَارُوبِ بَرُورِ سِتْ  
 جَوَابُ دَاوِدِ حَلَبِ مَانِغِي سِتْ پَرَسِيدِ كِهْ دَلِيلِ فَرُودِ بَلِيلِ قَوْلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحَيُّ لَا يَمُوتُ وَخَوْرُ كِهْ فِي الْعَرَبِ  
 تَرَكْ خَرِ تَرَشِيدِ رُوزِ شَبِ كِهْ شَبِ رُوسِ خَرَابِ اَدْرُو بَلِغِي اَنْ كِهْ يَوْخَرُ فِي فَضْلِ الْأَظْفَارِ وَكَانَ يَجْتَنِبُ  
 عَنْ يَوْمِ السَّبْتِ يَوْمَ الْأَحَدِ فَإِنَّهُ لَشَيْئَةٌ بِالْأَجَانِبِ سَلَاوَرِ سِتْ كِهْ دِرْ كِهْ دَرِ تَرَشِيدِ نَخْنَاتِ  
 شَبِ كِهْ شَبِ بَرُورِ سِتْ دَرِ زَبَرِ كِهْ اَبِنِ شَبِ كِهْ كِهْ كِهْ كِهْ فَضْلِ دَوْمِ دَرِ تَرِيبِ قَطْعِ الْأَظْفَارِ بَدَلِ كِهْ سِتْ بَرِيبِ  
 تَرَشِيدِ نَخْنَاتِ سِتْ كِهْ اَبْتِدَا اَزْ كِهْ شَتِ شَمَاتِ مَسْئَلَةُ كِهْ تَا خُضْرُشِ تَرِيبِ سَانْدِ اَزْ خُضْرُشِ  
 تَا اِبَا مَشِ تَرِيبِ سَانْدِ اَبْتِدَا بَرِ اِبَا مَسْئَلَةُ سِتْ اَسْتِ نَا يَنْدِ دَرِ كِهْ شَتِ اَبْتِدَا اَزْ خُضْرُشِ كِهْ اَبْتِدَا  
 خُضْرُشِ جِبَا زَنْدِ كِهْ فِي عَيْنِ الْعِلْمِ وَخُرَابِ الْأَحْيَاءِ وَدَرِ صَلَوَةِ مَسْئَلَةُ كِهْ دَرِ تَرِيبِ كِهْ شَتِ اَبْتِدَا  
 اَسْتِ تَا اَبْتِدَا اَبْتِدَا سِتْ رَسْتِ حَالِ كِهْ دَا مَامِ غَزَالِي اَحْيَا سِفَرِ مَانِغِي دَمِ كِهْ تَا فِي حَدِيثِ دَرِ تَرِيبِ  
 تَرَشِيدِ نَخْنَاتِ لِكِنْ اَبْنِ رَا بَتِ اَشْنِيدِ اَمِ اَنْدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَدَا بِمَسْحَةِ الْيَمْنِي وَخَمَمَ بَاهَا  
 الْيَمْنِي وَبَدَا فِي الْشَيْءِ بِالْخُضْرُشِ اَللَّهُمَّ اَعِزَّنَا بِعَيْنِ خُضْرُشِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَعَاذُ فَرُودِ اَزْ سَابِ رَسْتِ  
 وَنَامِ كِهْ بَرِ كِهْ شَتِ اَبْنِ دَرِ دَسْتِ جِبَا بَدَا كِهْ اَزْ خُضْرُشِ وَنَامِ مَنُورِ بَرِ اِبَا مَسْئَلَةُ قَطْعِ نَاحِرِ زَبَرِ كِهْ  
 وَنَامِ كِهْ بَرِ كِهْ شَتِ اَبْنِ دَرِ دَسْتِ جِبَا بَدَا كِهْ اَزْ خُضْرُشِ وَنَامِ مَنُورِ بَرِ اِبَا مَسْئَلَةُ قَطْعِ نَاحِرِ زَبَرِ كِهْ

کتاب جامع  
 در بیان  
 از حد سرگشتگان  
 بگردد است  
 امام غزالی  
 را حایمی  
 آید  
 قال رسول  
 الله علیه  
 و سلم  
 یا ابا هریرة  
 قُلْ أَظْهَرَ  
 لَكُمْ  
 فَإِنَّ  
 الشَّيْطَانَ  
 يَعْزُّبُ  
 عَلَى  
 مَاطِلِ  
 مَنَّهُمْ  
 أَيْ  
 بُوَيْرِيهِ  
 بَرَزْشِ  
 نَخْنَامِ  
 حُمُورِ  
 زَبَرِ  
 كِهْ  
 شَطَانِ  
 مَنِّ  
 بر آنچه  
 در میشود  
 از ناخنات  
 و قاضی خان  
 صاحب  
 رُغْرُغِی  
 زبیر که  
 ناخنش  
 دراز باشد  
 زرقش  
 کوتاه بود  
 مسئله  
 غایب از  
 دراز کردن  
 ناخنات  
 جاز نیست  
 و شب اگر  
 چه تراشیدن  
 آنها از منقذیه  
 است چه اگر  
 سلاح از دست  
 افتد از ناخنهای  
 کار سلاح  
 میشود گرفت  
 از نجاست که  
 امیر المؤمنین  
 علیه السلام  
 خود تحریر  
 فرمود  
 وَوُودُ  
 الْكَافِرِ  
 فِي  
 أَرْضِ  
 الْعَدُوِّ  
 فَإِنَّهَا  
 سِلَاحٌ  
 وَازْنِيَةِ  
 أَخْبَانِ  
 بَارِزِ  
 زَمِينِ  
 مَشْنِ  
 زَبَرِ  
 كِهْ  
 أَنْهَا  
 سِلَاحٌ  
 سِتْ  
 دَرِ  
 قَاوَمِی  
 حَادِیَةِ  
 اَدْرَاكَا  
 الْعَاثِرِ  
 فِي  
 دَارِ  
 الْحَرْبِ  
 يَنْدُبُ  
 إِلَى  
 تَوْفِيرِ  
 الْأَظْفَارِ  
 لِيَكُونُوا  
 سِلَاحًا  
 وَهَكَذَا  
 فِي  
 مَطَالِبِ  
 الْمُؤْمِنِينَ  
 نَافَا  
 لَعْنُ  
 وَفِي  
 الْعَالَمِ  
 كَيْدِيَّةٍ  
 نَافَا  
 لَعْنُ  
 مُحِيطِ  
 الشَّرِّ  
 مَسْئَلَةُ  
 قَطْعِ  
 نَاحِرِ  
 زَبَرِ  
 كِهْ  
 نَاحِرِ  
 مَارُوبِ  
 كِهْ  
 بَرُورِ  
 مَرَضِ  
 بَرُورِ  
 سِتْ  
 كِهْ  
 فِي  
 شَرِّهِ  
 الْأَسْلَامِ  
 مَسْئَلَةُ  
 تَرَشِيدِ  
 نَخْنَاتِ  
 بَرُورِ  
 كِهْ  
 تَرَشِيدِ  
 مَارُوبِ  
 كِهْ  
 تَرَشِيدِ  
 مَسْئَلَةُ  
 رَا  
 زَا  
 مَارُوبِ  
 بَرُورِ  
 سِتْ  
 جَوَابُ  
 دَاوِدِ  
 حَلَبِ  
 مَانِغِي  
 سِتْ  
 پَرَسِيدِ  
 كِهْ  
 دَلِيلِ  
 فَرُودِ  
 بَلِيلِ  
 قَوْلِ  
 عَلَيْهِ  
 السَّلَامُ  
 الْحَيُّ  
 لَا  
 يَمُوتُ  
 وَخَوْرُ  
 كِهْ  
 فِي  
 الْعَرَبِ  
 تَرَكْ  
 خَرِ  
 تَرَشِيدِ  
 رُوزِ  
 شَبِ  
 كِهْ  
 شَبِ  
 رُوسِ  
 خَرَابِ  
 اَدْرُو  
 بَلِغِي  
 اَنْ  
 كِهْ  
 يَوْخَرُ  
 فِي  
 فَضْلِ  
 الْأَظْفَارِ  
 وَكَانَ  
 يَجْتَنِبُ  
 عَنْ  
 يَوْمِ  
 السَّبْتِ  
 يَوْمَ  
 الْأَحَدِ  
 فَإِنَّهُ  
 لَشَيْئَةٌ  
 بِالْأَجَانِبِ  
 سَلَاوَرِ  
 سِتْ  
 كِهْ  
 دِرْ  
 كِهْ  
 دَرِ  
 تَرَشِيدِ  
 نَخْنَاتِ  
 شَبِ  
 كِهْ  
 شَبِ  
 بَرُورِ  
 سِتْ  
 دَرِ  
 زَبَرِ  
 كِهْ  
 اَبِنِ  
 شَبِ  
 كِهْ  
 كِهْ  
 كِهْ  
 كِهْ  
 فَضْلِ  
 دَوْمِ  
 دَرِ  
 تَرِيبِ  
 قَطْعِ  
 الْأَظْفَارِ  
 بَدَلِ  
 كِهْ  
 سِتْ  
 بَرِيبِ  
 تَرَشِيدِ  
 نَخْنَاتِ  
 سِتْ  
 كِهْ  
 اَبْتِدَا  
 اَزْ  
 كِهْ  
 شَتِ  
 شَمَاتِ  
 مَسْئَلَةُ  
 كِهْ  
 تَا  
 خُضْرُشِ  
 تَرِيبِ  
 سَانْدِ  
 اَزْ  
 خُضْرُشِ  
 تَا  
 اِبَا  
 مَشِ  
 تَرِيبِ  
 سَانْدِ  
 اَبْتِدَا  
 بَرِ  
 اِبَا  
 مَسْئَلَةُ  
 سِتْ  
 اَسْتِ  
 نَا  
 يَنْدِ  
 دَرِ  
 كِهْ  
 شَتِ  
 اَبْتِدَا  
 اَزْ  
 خُضْرُشِ  
 كِهْ  
 اَبْتِدَا  
 خُضْرُشِ  
 جِبَا  
 زَنْدِ  
 كِهْ  
 فِي  
 عَيْنِ  
 الْعِلْمِ  
 وَخُرَابِ  
 الْأَحْيَاءِ  
 وَدَرِ  
 صَلَوَةِ  
 مَسْئَلَةُ  
 كِهْ  
 دَرِ  
 تَرِيبِ  
 كِهْ  
 شَتِ  
 اَبْتِدَا  
 اَسْتِ  
 تَا  
 اَبْتِدَا  
 اَبْتِدَا  
 سِتْ  
 رَسْتِ  
 حَالِ  
 كِهْ  
 دَا  
 مَامِ  
 غَزَالِي  
 اَحْيَا  
 سِفَرِ  
 مَانِغِي  
 دَمِ  
 كِهْ  
 تَا  
 فِي  
 حَدِيثِ  
 دَرِ  
 تَرِيبِ  
 تَرَشِيدِ  
 نَخْنَاتِ  
 لِكِنْ  
 اَبْنِ  
 رَا  
 بَتِ  
 اَشْنِيدِ  
 اَمِ  
 اَنْدَ  
 صَلَّى  
 اللَّهُ  
 عَلَيْهِ  
 وَسَلَّمَ  
 بَدَا  
 بِمَسْحَةِ  
 الْيَمْنِي  
 وَخَمَمَ  
 بَاهَا  
 الْيَمْنِي  
 وَبَدَا  
 فِي  
 الْشَيْءِ  
 بِالْخُضْرُشِ  
 اَللَّهُمَّ  
 اَعِزَّنَا  
 بِعَيْنِ  
 خُضْرُشِ  
 صَلَّى  
 اللَّهُ  
 عَلَيْهِ  
 وَسَلَّمَ  
 اَعَاذُ  
 فَرُودِ  
 اَزْ  
 سَابِ  
 رَسْتِ  
 وَنَامِ  
 كِهْ  
 بَرِ  
 كِهْ  
 شَتِ  
 اَبْنِ  
 دَرِ  
 دَسْتِ  
 جِبَا  
 بَدَا  
 كِهْ  
 اَزْ  
 خُضْرُشِ  
 وَنَامِ  
 مَنُورِ  
 بَرِ  
 اِبَا  
 مَسْئَلَةُ  
 قَطْعِ  
 نَاحِرِ  
 زَبَرِ  
 كِهْ

[illegible][illegible]

صلی الله علیه و آله فرمود که لَا تُؤْمَرُوا الشَّيْبَ فَإِنَّهُ يُؤْمَرُ الْمُسْلِمُ مَنْ شَابَ سَبْعِينَ فِي الْإِسْلَامِ كُنْتُ اللَّهُ بِهَا  
حَسَنَةً وَكَفَرَةً بِهَا خَطِيئَةً وَرَفَعَهُ هَذَا حَدِيثًا محمد بن موسی سید را زبرد که آن نورسلمان است بر که  
 شود در اسلام نوبت خدا تعالی و سبب این سبب در دو روز است و سبب این خطائی و بلند کند سبب این بود  
 که بزرگوار و سبب در روزی است که آن نورسلمان باشد و لا نور روز فایست محدث  
 دلمی در شرح این حدیث می آید در غیاث السوال بحال است که چون بری سبب نوبت است در دنیا و آخرت  
 پوشیده از غیبه و در این صورت بحداب چه شروع شد میگوید که مشرب است آن بحسب مصلحت دیگر است و این  
 از تمام ابدار و اظهار توبت و تضعیف نیز زد و دیگر نشوند اگر گویند پس چرا انتف نیز برای این مصلحت جائز باشد  
 که نیم که تفت اینج بر کس نیری تا اصل مفضیست در آخره بشود و سبب مظهر حلال خصایب زیاد  
 و صفی است بر این پس تفت باشد میان این آن در جواب انتف شیب اگر بقصد ترمین تکلف باشد و تفت  
 از امام ابوحنیفه آمده است امام محمد گفته لا باس بولیکن مختار حلال است در باب خانم شرح مشکوٰۃ فی و مختار در  
 شیب مذکور است حرمت مکر است در دو سبب از امام محمد لا باس است که از فی مطالب المؤمنین با این  
 تعبیر بگوید لا باس اشارت با که ترکش است حکایت اول سبب سبب موسی در بار سبب علیه السلام  
 است پس گفت ای پیغمبر و کار من این است فرمود و قَالَ لَكَ بَرَاهِيمُ كَفْتُ رَبِّي ذُنْبِي وَقَدْ آذَنُ  
 مَالِكٌ فِي مَوْطَاكَ بِمَدْرَسَتِ ابْرَاهِيمَ وَ لِكُلِّ سِتٍّ كَيْفَ بَرَّاهِيمُ كَفْتُ رَبِّي ذُنْبِي وَقَدْ آذَنُ  
 شرح موطا که اول کسی است که ناخن تیشید فوق روی سراجت موسی باز زد و سر او را بچسبید  
 بجا و کتم کرد و خطبه بر بنبر خواند و جهاد کرد و نمیند و کسیر و مقدمه و طلب است معانقه وقت ملاقات نمود  
 مسئله جید موسی دینی نازنا را سبب اما اگر موسی پیش برود و بدور کردش جائز است بل مستحب بلکه  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله نامه منتهی از جمله زنان ملعونه شمار فرموده ایشان را بخیانت غلو انداد  
 کذا فی مشکوٰۃ نامه منتهی موسی سبب و دیگری چند و منتهی نمیکه دیگر را بچیدن معنی موسی خود را میگوید و دیگر  
 بنویسد ناصح فتن موسی دوازدهمین دفعه در شرح مسلم کو بر این است مکر پیش برود اگر زنی را بر آید  
 مستثنی است در کتاب لا انا را امام محمد از حضرت عائشه ام المؤمنین منقول است ان کما را سألها ان تحف

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

[illegible][illegible]

این بخش از کتاب است که در آنجا آمده است و در این بخش از کتاب است که در آنجا آمده است

که در هم رافا و ش که دم شایسته خواهد بود و در بعضی از روایات کفرش ناخهار و در چندی نیز وار شده  
و در حدیث ضعیف آمده با یکی شخص اظهار و سقیا و لایط و حلق العانة یوم الخلیس و الغسل  
و الطیب و اللباس یوم الجمعة ذکره ابن حجر و علی القاری و از نجاست که در قادی غریبی رو  
یعمل ذلك فی الخلیس و الجمعة اما در آثار خانیه میگوید که دست کفرش ناخهار و تراشیدن سبیلها و در چندی  
از ما زاده چه نازا و دینه مانا حج است قبل از فراغ آن حلق مقص اشعار و قصش و طرب و طعم اطعام منع است بعد از  
افضل است که نیا بیع و عمره حلق مقص اشعار نمود و کمذا فی المطالب با این دایت موقوف بهای معمول با نیست  
اما و لا یجبت تعالف است بهند اظهار اینیه نظافت برای دای نازا و دینه که عبدالمؤمنین است بوده است  
نا یا سبب آنکه غیر حاجا را تشبیه با ایشان و قوف غیر آن روز عبد که چه عمل بعضی شایخ بر نیست فتهای ایشان  
که در این حال عبد مجاز بر این دلی بر این فایس با ریاضت ملا علی قاری در شرح شام الزبال دام می آرد  
و کتب فی قص الطهر یوم الخلیس حدیث بل کیف ما احتاج الیه و اکثرت فی کفایت و لا تعین  
یوم که شایع و ما یفرقی فی النظم فی ذلک الی اعلی او غيره باطل ذکره ابن حجر و مطالب المؤمنین لفظ  
می آید که دست نزد و جنیه تعین وقت در و در سبک کفرش ناخهار و سبیلها بل کاه در از نو دیر است و خطا و کی در  
و بعضی از ما زاده نری زراشیدن اطفا و در چاه سینه بده که مورث مرض است حکایت ابن الحاج صاحب  
رو در چاه سینه قصد کفرش ناخهار و هشت چون بنی مذکور یا در ترک نمود بعد از آن ایش بنی قریب که در دنیا  
حدیثی ثابت نشده است بل سنت حاضر است که وقت در از نری اشد شود پس در مذکور زراشید نا کاه مبتلا  
برص که در این سخت ادوات در که میفرمایند بنی سینه عرض کرد در دین صحبت رسیدن و فرمود شنیدنش کافی  
ابن الحاج که دیدار بر بن مسیح فرمود تا برص در شد بعد از آن توبه کردم که مخالف آنچه از رسول اندوهم  
شنیدیم خواهیم کرد را قلم اخروف که در چون بجای خود سلم شده است که احکام مرویه و یا اگر مخالف حکام منصوبه است  
از اوله ربه باشد قابل اعتماد نیست پس سخن مجرک گفتن کسی که این قول رسول مقبول است برین ثبوت اسناد و  
اصول شرعی است چگونه حکم این و یا مقبول خواهد بود و بر بقدر تسلیم بحث بر غیر منتهی باشد مسئله هر که ضعیف کند  
ذی الحجة تا قربانی کردن اضحیه می بدن ناخهار و در بخندنا اضحیه عوض جمیع اجزای بدن واقع شود و قال

این بخش از کتاب است که در آنجا آمده است و در این بخش از کتاب است که در آنجا آمده است

این بخش از کتاب است که در آنجا آمده است و در این بخش از کتاب است که در آنجا آمده است





مراد از قناع خرقه است که میگذشت آنرا بر سر رای حفظ عامه از چرک و در شکوه اوصاف از عبد الله بن مغفل  
 منقول است نهی رسول الله صلى الله عليه وسلم عَنِ الذَّخِيلِ لَا يَخْبِئُ مَعَهُ فَمَنْ دَخَلَ بَعْضُ الصَّاحِبِ  
 عليه وسلم ارشاد کردن که هرگاه چنانکه یک و در کند و در دیگر ترک نماید این حجر که در جنبه اصل معنی در شدن  
 شران آب بعد که درست بعد فعل شد در کردن کاری بوقتی و ترک آن بوقتی دیگر و وجه استعمال شأنه گاه  
 آنست که اوست آن دلالت بر کمال ایمان هر زمینی که میفرزد و از که شأنه گاه باشد و منافی شهادت  
 و طبعی گوید و این بنویسند استماع جمله در تزیین است سیوطی در حاشیه ابو داود و عراقی می آید که بنویسند  
 هر دو نه می تریزی است شمری و مراد از آن نفی ترفه و تنعم است و ملا علی قاری گوید مقتضای این از لغز اول هم از  
 ترمین و تحمل است چنانکه طریقه اعمام است نفی نظافت که آن از دین است و محدث و بلوی می آید یعنی از  
 شأنه کردن هر روز شامل است سر او ریش را پس آنچه بعضی مردم بعد از مر و طوطی ها کنند آنرا اصل است  
 سنت نیست و لیکن در بعضی آنها آمده که شأنه کردن بعد از وضو نمی میکنند و فقر را که فی کتاب التورس فی  
 اصلاح الدارین و اگر چه استعمال تحمل غالب را پس آید و در حدیث صحیح و بعد از بنی از رجل الاغبا  
 بران ضعیف بود و لیکن در حدیث ابی داود و بنی از قضا طکل بوم صریح آمده و قضا شامل است پس در حدیث  
 را باشد بلا شبهه اما اکثر ترجیح و لحیه که در حدیث ترمذی گذشته تقاضا میکنند که هر روز کنند چه آثار  
 صادر است بر کردن شأنه نزد حاجت شتابا در جای منقول است که آنحضرت هر روز و بار و باره  
 میکرد و انقباه می دشمن گفته اند که این حدیث است و کایانه نشد خبر غزالی در حایا کسی دیگر ذکر کرده و در  
 احادیث دیگر ذکر کرده است که آنرا اصل ثابت نیست مگر نقل عن ایه و ولی الدین العراقي که فی المرقاة و در  
 اشعه المعانی از ظاهر است که بنی هر روز شأنه کردن مخصوص مردان باشد نه زنان را چه بسیار از اجل  
 و زین مکروه نباشد مسئله تشبه مردان بزنان و صورت بسترین عمومی ایش و بروت حرام است و همچنین  
 تشبه بر کنین کردن دست با هم و در آواز و نظم جناس نصرتان و رفتار و لباس و هیچ بجا می آید  
 بن عباس روایت قال ابی صلی الله علیه و سلم لعن الله للمشبهین من الرجال بالنساء و  
 المشبهات من النساء بالرجال لعن الله للمشبهین من الرجال بالنساء و المشبهات من النساء بالرجال

و آن حدیث صحیح است  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 و لیکن بنی تشبهت با صفا  
 صحیح و مراد از ابو داود  
 و اما حدیث صحیح  
 را سه کتب است  
 فی کل باب عوفی  
 انواع الکتاب و زیاده  
 فی عمده آنرا از حدیث  
 از ابن کثیر و قضا  
 و است که در حدیث  
 سننه که در حدیث صحیح  
 و این حدیث صحیح است  
 و همچنین بنی تشبهت  
 حدیث صحیح است  
 تا ما که در حدیث  
 حدیث کان بعد از  
 المشط لانی سننه  
 و فی حصر ضعیف  
 صحیح بخاری  
 فی نهضت حدیث





در احادیث خضاب از نهاده کوشش مثل خا و عطران و ورس و کتم و دوسه باید و هست که خضاب با کسمه  
 معنی رنگ کردن از باب ضرب رکنی و تیر گویند که از آن خضاب حاصل شود کذا فی جمیع الوسائل اما خا کسمه  
 و تشدید نون که در فارسی تخفیف نون شائع شده است بنا نیست معروف که آنرا بکسمه مهندی نامند و عطران  
 بفتح اول ثالث و سکون عین نیز مشهورست مهندی کسمه باشد اما کتم در لفظ و ابیت آن خللات اما نظر  
 پس مشهور تخمین تخفیف نامی شناه قومانیه است و جزری در نهاده را ابو عبد مهندی بنا نیز آورده و صاحب الجواهر  
 بفتحین و باضم آورد و اما معنی هر دو وجهی که گفته کما سیاقی و اما پیشش قبول مشهور بر آن نیست که آنرا بکسمه  
 گویند و در بعضی غیر است و در انطاک در تذکره و الی الالباب بکسمه و الالباب بکسمه و الالباب بکسمه  
وَقِيلَ يَا أَرْثُومُ هُوَ الْوَسْمَةُ وَقِيلَ لَأَنَّهُ لَيْسَ إِلَّا الْوَسْمَةُ وَطَعِبُ بِهِ الشَّعْرُ  
وَقِيلَ هُوَ الْوَسْمَةُ وَابْنُ يَسُوفَ هَرَوِيٌّ وَبِهِ مَيَّزُ الْكَلِمَةِ بِالْحِجَابِ قَالَ وَمَوْلَاكَ تَقْبِلُ كَذَا خُلِفَ فِي  
مَا هِيَ الْكَلِمَةُ هُوَ الْوَسْمَةُ وَقِيلَ لَأَنَّهُ شَيْءٌ يُزْعَجُ مَعَ الْحِجَابِ لِيَنْبَهُ وَرَقُهُ وَرَقُ الْحِجَابِ وَطَعِبُ  
أَعْلَى مِنْهُ حَتَّى يَقَعُ اسْتَظْلَالُ الْحِجَابِ بِهَذَا يُزْعَجُ مَعَهُ وَابْنُ يَسُوفَ هَرَوِيٌّ وَبِهِ مَيَّزُ الْكَلِمَةِ بِالْحِجَابِ  
يُقَالُ لَهُ يَا أَرْثُومُ هُوَ الْوَسْمَةُ وَقِيلَ لَأَنَّهُ شَيْءٌ يُزْعَجُ مَعَ الْحِجَابِ لِيَنْبَهُ وَرَقُهُ وَرَقُ الْحِجَابِ وَطَعِبُ  
بِهِ الشَّعْرُ وَطَعِبُ بِهِ الشَّعْرُ وَطَعِبُ بِهِ الشَّعْرُ وَطَعِبُ بِهِ الشَّعْرُ وَطَعِبُ بِهِ الشَّعْرُ وَطَعِبُ بِهِ الشَّعْرُ  
وَلَيْسَ مَوْصَعًا وَتَبْتُ فِي أَصْبَحَ فَكَيْفَ لَمْ يَنْتَهِ وَهُوَ أَصْبَحَ وَرَقُهُ كَوَرَقِ الْأَسْوَفِ  
وَلَحْنَاهُ أَصْبَحَ كَيْفَ قِيلَ لَكُمْ مَعْرُوفٌ يَا أَرْثُومُ تَبْتُ فِي الشَّهْرَةِ وَرَقُهُ وَرَقُهُ مِنْ وَرَقِ  
الزَّيْتُونِ يَلْعَلُ فَوْقَ الْقَامَةِ وَكَهْ مَعْرُوفٌ قَدْ أَلْقَاهُ فِي دَاخِلِهِ نَوَى وَإِذَا أَصْبَحَ أَسْوَدُ  
 زنتی ملخصاً و این اقوال اختلاف بینش بدست و صاحب مخزن الادویه بگوید تخمین است که کتم  
 بر آن نیست اما رقم معروف که در انضاجات آمده فزون چنان مجامید که کتم غیر رنگ نیست آنجا عبارت است از  
 نقات جوهری در صاحب می در الکتم بکسمه و الالباب بکسمه و الالباب بکسمه و الالباب بکسمه  
 هو بکسمه و الالباب بکسمه و الالباب بکسمه و الالباب بکسمه و الالباب بکسمه و الالباب بکسمه  
 لکن بالحب و الکتم و الوسمه و این هر سه کلام غایت کتم را می گویند و این هر سه کلام غایت کتم را می گویند

در احادیث خضاب از نهاده کوشش مثل خا و عطران و ورس و کتم و دوسه باید و هست که خضاب با کسمه  
 معنی رنگ کردن از باب ضرب رکنی و تیر گویند که از آن خضاب حاصل شود کذا فی جمیع الوسائل اما خا کسمه  
 و تشدید نون که در فارسی تخفیف نون شائع شده است بنا نیست معروف که آنرا بکسمه مهندی نامند و عطران  
 بفتح اول ثالث و سکون عین نیز مشهورست مهندی کسمه باشد اما کتم در لفظ و ابیت آن خللات اما نظر  
 پس مشهور تخمین تخفیف نامی شناه قومانیه است و جزری در نهاده را ابو عبد مهندی بنا نیز آورده و صاحب الجواهر  
 بفتحین و باضم آورد و اما معنی هر دو وجهی که گفته کما سیاقی و اما پیشش قبول مشهور بر آن نیست که آنرا بکسمه  
 گویند و در بعضی غیر است و در انطاک در تذکره و الی الالباب بکسمه و الالباب بکسمه و الالباب بکسمه  
 و قیل یا ارسوم هو الوسمة و قیل لانه ليس الا الوسمة و طعِبُ بِهِ الشَّعْرُ و قیل هو الوسمة و ابن یسوف هروی و بهی میز الکلمه بالحجاب قال و مولاک تقبل کذا خلِفَ فی  
 ما هی الکلمه هو الوسمة و قیل لانه شیء یزعج مع الحجاب لیبه و رقه ورق الحجاب و طعِبُ بِهِ الشَّعْرُ اعلى منه حتى یقع استظلال الحجاب بهذا یزعج معه و ابن یسوف هروی و بهی میز الکلمه بالحجاب یقال له یا ارسوم هو الوسمة و قیل لانه شیء یزعج مع الحجاب لیبه و رقه ورق الحجاب و طعِبُ بِهِ الشَّعْرُ و لیس موصعاً و تبْتُ فی اصبح فکیف لَمْ یَنْتَهِ وَهُوَ اصبح و رقه کورق الاسوف و لحناه اصبح کیف قیل لکم معروف یا ارسوم تبْتُ فی الشهره و رقه و رقه من ورق الزيتون یعلو فوق القامة و که معروف قد القاه فی داخله نوى و اذا اصبح اسود زنتی ملخصاً و این اقوال اختلاف بینش بدست و صاحب مخزن الادویه بگوید تخمین است که کتم بر آن نیست اما رقم معروف که در انضاجات آمده فزون چنان مجامید که کتم غیر رنگ نیست آنجا عبارت است از نقات جوهری در صاحب می در الکتم بکسمه و الالباب بکسمه و الالباب بکسمه و الالباب بکسمه هو بکسمه و الالباب بکسمه و الالباب بکسمه و الالباب بکسمه لکن بالحب و الکتم و الوسمه و این هر سه کلام غایت کتم را می گویند و این هر سه کلام غایت کتم را می گویند

در احادیث خضاب از نهاده کوشش مثل خا و عطران و ورس و کتم و دوسه باید و هست که خضاب با کسمه  
 معنی رنگ کردن از باب ضرب رکنی و تیر گویند که از آن خضاب حاصل شود کذا فی جمیع الوسائل اما خا کسمه  
 و تشدید نون که در فارسی تخفیف نون شائع شده است بنا نیست معروف که آنرا بکسمه مهندی نامند و عطران  
 بفتح اول ثالث و سکون عین نیز مشهورست مهندی کسمه باشد اما کتم در لفظ و ابیت آن خللات اما نظر  
 پس مشهور تخمین تخفیف نامی شناه قومانیه است و جزری در نهاده را ابو عبد مهندی بنا نیز آورده و صاحب الجواهر  
 بفتحین و باضم آورد و اما معنی هر دو وجهی که گفته کما سیاقی و اما پیشش قبول مشهور بر آن نیست که آنرا بکسمه  
 گویند و در بعضی غیر است و در انطاک در تذکره و الی الالباب بکسمه و الالباب بکسمه و الالباب بکسمه  
 و قیل یا ارسوم هو الوسمة و قیل لانه ليس الا الوسمة و طعِبُ بِهِ الشَّعْرُ و قیل هو الوسمة و ابن یسوف هروی و بهی میز الکلمه بالحجاب قال و مولاک تقبل کذا خلِفَ فی  
 ما هی الکلمه هو الوسمة و قیل لانه شیء یزعج مع الحجاب لیبه و رقه ورق الحجاب و طعِبُ بِهِ الشَّعْرُ اعلى منه حتى یقع استظلال الحجاب بهذا یزعج معه و ابن یسوف هروی و بهی میز الکلمه بالحجاب یقال له یا ارسوم هو الوسمة و قیل لانه شیء یزعج مع الحجاب لیبه و رقه ورق الحجاب و طعِبُ بِهِ الشَّعْرُ و لیس موصعاً و تبْتُ فی اصبح فکیف لَمْ یَنْتَهِ وَهُوَ اصبح و رقه کورق الاسوف و لحناه اصبح کیف قیل لکم معروف یا ارسوم تبْتُ فی الشهره و رقه و رقه من ورق الزيتون یعلو فوق القامة و که معروف قد القاه فی داخله نوى و اذا اصبح اسود زنتی ملخصاً و این اقوال اختلاف بینش بدست و صاحب مخزن الادویه بگوید تخمین است که کتم بر آن نیست اما رقم معروف که در انضاجات آمده فزون چنان مجامید که کتم غیر رنگ نیست آنجا عبارت است از نقات جوهری در صاحب می در الکتم بکسمه و الالباب بکسمه و الالباب بکسمه و الالباب بکسمه هو بکسمه و الالباب بکسمه و الالباب بکسمه و الالباب بکسمه لکن بالحب و الکتم و الوسمه و این هر سه کلام غایت کتم را می گویند و این هر سه کلام غایت کتم را می گویند





المؤمنين

و اجتناب من سبیدی هر برادر و هر پسر از هر یک میانه نیز در سخن ابوداود و نسائی مروست

فَمَوْكُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ مُنْجِبُونَ هَذَا السَّوَادَ كَمَا أُصِلَ الْحَامِلُ لِمَجْدُونَ رَاحَتَهُ









فی القنادی الابراریم الشاهیه فاعلم الغوازم ودر مرغیای الصلوة از متغیر آورد که رنگ کردن آن  
 بوسیله مردان زائر استیلا و احادیثی که در تغییر شیب مخالفت اهل کتاب دالالت بر شیب اینصفا  
 دارند و از آنهاست حدیث ان الیهودی و النصارى لا یصنعون قحطاً لعلهم یروا الشیطان  
عن ابيهم و امثال آن چنانکه در سابق گذشت از نجاست که بسیاری از صحاب کبار مثل اجم  
 و امام حسین و عثمان بن عفان می انداختند و در احادیث فضیلت سپیدی شیب دالالت  
 بر خلاف آن دارند مثل حدیث نزدی فی ابن اجد که عیسی بن مریه من شاب شیبیه فی الاسلام کما  
 له نوراً و الیقین به که بر شیب باشد در اسلام پیری و سپیدی پوشش نور خواهد شد برای او و قیامت  
 و مثل حدیث طبرانی بن مسعود ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یکن لکثیر الشیب و یغیر  
 صلی الله علیه و سلم کرده میداشت تغییر پیری او لکن بسیار از صحاب خضاب فرموده اند مثل ابی هریر  
 و سلمه بن اروع و ابی بن کعب غیر ایشان بر ج طین در روایات مسطور چیست انقباه و زردی  
 حکم خضاب برای کسانیست که شیب آنها مشع و کامل باشد و برای کسانی که شیب آنها دونه باشد و خلط  
 آن حکم فرموده اند و ملا علی قاری در شرح شمائل می آورد ظاهر حدیث دالالت بر دلالت خضاب علی لاطلها  
 دارد و تفسیر اختصار لغت اهل کتاب گویند که کراعات اهل بلد بزرگ خضاب باشد و در جود کوشش  
 او نیست الاغلا و در مقامه میگوید بعضی علما گفته اند که بنی مشاهیر اهل کتاب برای دو میان است شیب  
 اهل لغات لازم نیاید که هر دو با یک رنگ سپید باشد حاجت تغییر نیست احتمال دارد که تغییر شیب مخصوص  
 یکسانیکه ذکر فرموده باشند تا بعد اسلام بتغییر شیب قوی معلوم شود و دالالت میکند بر نجس فی قیامه که شیب  
 بنایت سپید و شیب و آنحضرت و در عهد اسلام آوردنش برای خضاب حکم فرموده و مثل حکم خضاب مخصوص  
 بابل جاید برای اظهار قوت و سبب و نظر اعدا را فراموش کرد و این احتمال مستبعد نیاید که خضاب مطلقاً  
 است اگر چه در حالت جبا باشد آری خضاب یا مخصوص بجباد است مابین شیبها چون آخرت  
 شیب انور فرموده و متغیالی در جواب حضرت علی (ع) از ابو قحافه را در ده این وجه فرمودن حضرت  
 ما شانه الله بالشیب که در روایات متعدده آمده چیست اعطای آن چون شیب ساله آن حضرت

ع  
 تحقیق بود و در کتاب  
 خضاب نمی باشد  
 پس مخالفت شیب  
 سبب

ع  
 در حدیث  
 در حدیث  
 در حدیث

در خضاب و تغییر شیب شنیدند و شاید حدیث حسن شیب در آن زمان بسامه تان رسیده باشد و بگوید  
 یا آنکه حدیث تغییر شیب و نامح حدیث حسن بیری خیال کرده باشد که فی المداخ اطلاق المویض علیه  
 خضاب زرد و بهتر است از خضاب خا و کمتر و آن بهتر است از خضاب بناتنها رسمن بود او و از این  
 مرویست **مَرْوَةَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَيْنِ صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلٌ قَدْ خَضَّبَ بِالْحِمْطِ فَقَالَ مَا أَحْسَنَ هَذَا لَوْنِهِ**  
**مَرْوَةَ قَدْ خَضَّبَ بِالْحِمْطِ وَأَلْکُمْ حَمِیْطًا فَقَالَ هَذَا الْحُسْنُ مِنْ هَذَا لَوْنُهُ مَرْوَةَ قَدْ خَضَّبَ**  
**بِالصُّفْرِ فَقَالَ هَذَا أَحْسَنُ مِنْ هَذَا لَوْنُهُ** کذا شد بر غیر خضاب مرد که تحقیق خضاب کرده بود و بجا پس  
 فرمود آنحضرت چه عجب نیکوست این بستر کذا شد مردی دیگر که خضاب کرده بود و بجا و کمتر بود و پس فرمود  
 این بهتر از اول است یعنی از خضاب بناتنها بستر کذا شد و گویی که تحقیق خضاب کرده بود و بزرگ در پس فرمود  
 آنحضرت این بهتر است از همه آنها **فَصَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** در بیان خضاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم جبر و محدثین بر آنند  
 آنحضرت خود استعمال خضاب نفرموده اند بلی حدیث صحیحین و غیره بطرق متعدده از انس **رَأَى أَنَّ النَّبِيَّ**  
**صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَخْضُبْ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا إِلَى الْخَضَابِ بِبَلِّلِ حَدِيثِ مُسْلِمٍ** از انس **خَضَّبَ**  
**رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا كَانُ الْبَيَاضُ فِي عُنُقِ فَقَامَ وَفِي الصُّدْنَيْنِ وَفِي**  
**الرَّأْسَيْنِ** بکن ای خضاب کرده است بر غیر خدا صلی الله علیه و سلم و خراب نیست که سببی بچرا و این و صدین  
 و سر اندکی بود و تبر و اردش که محو بای سبب آنحضرت آنقدر کم بود که سبب نام مذکور در این نامعلوم میشد و گفته  
 تابست رسیده بودند و بعضی گفته اند بفرموده نموده و محار و بعضی از محدثین گفته اند که آنحضرت صلی الله  
 و سلم خضاب فرموده است بلی حدیث صحیحین بود او و انس **رَأَى أَنَّ النَّبِيَّ** و بعضی از محدثین گفته اند که آنحضرت صلی الله  
 و سلم خضاب زرد و غیر فرمود آنحضرت رویش مبارک خود را بکیا و پس بنی و زعفران و بلی حدیث  
 صحیحین از ابن عمر **رَأَى أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَصْبِغًا بِالصُّفْرِ وَبِهِمْ غَيْرُهُ** اصل الله  
 و سلم خضاب بزرگ می فرمود و بلی حدیث ترمذی از ابورسند **رَأَى أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَصْبِغًا بِالصُّفْرِ وَبِهِمْ غَيْرُهُ**  
 ما بنی و جاب آورده و شبیهه **أَحْمَرُ خَضُوبٍ بِالْحِمْطِ** و ابن جوزی در کتاب الوفا از ابورسند روایت  
 کرده **كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَخْضُبُ بِالْحِمْطِ وَالْکَثْمِ** کذا فی جمیع الوصوف **رَأَى أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَصْبِغًا بِالصُّفْرِ وَبِهِمْ غَيْرُهُ**

تحقیق بنی خضاب  
 خضاب بنی و خضاب  
 بیری و خضاب

در بیان خضاب

در بیان خضاب  
 و بلی حدیث صحیحین

در بیان خضاب  
 و بلی حدیث صحیحین

درجاری آمده که خلت علی امیر سقا فخر جنت شرفین شرف رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 مخصوصا با و این باجه واحد لفظ بالحیاء و الکاتیر بعد رویت مکرر نقل کرده اند و نیز در کتاب فی ذی الزکاة  
 مرویست که آنست شرف رسول الله صلی الله علیه و سلم مخصوصا با و میم موی آنحضرت را خضاب کرده  
 و ظاهر احادیث مطهره با هر که تعارض دارد از آنجمله نبوت خضاب آنحضرت در دفع ابن تعارض گویند که می  
 شبیه عمر است که موی مبارک فی نفسه زبرجی سرخ شده بود و در خاک که قبل از سپیدی میوه ها سرخی می نمود  
 سپید می شوند و آنچه در بعضی از روایات بعد از آن مخصوصا آمده بطور تشبیه است یعنی چنان سرخ شده بود  
 که محضوب می نمود و مراد از تصفیر محیه مبارک بر سر و در عفران السیدان آنهاست برای شستن و نظافت  
 خوشبو اگر محضوب میداشت و از این احتمال اولین رنگین ماضی میوه با مقصود نبوده و چنانکه مشتبس خضاب  
 کمان بوده اند زیرا که آنحضرت خنار بر مبارک خود برای دفع حرارت و صلیع میکند است و می چون  
 مبارک را فی الحقیقه از کفش منغیر و در خضاب تعبیر نمود و بحقیقت نبود و لالت میکند بر منجی حدیث کشف  
 بکینه یفرض بر اسکه قد اعشکل و بر اسیم رده مع مرخا اراک الترفیذ می می برادر خانه خود  
 می افتاد و سر خود را که غسل کرده و بر مبارک الطمه های خنابانی بود در مارج از بعد الواب منقول است  
 خضاب نبود زیرا که میوه های شریف سبزه بود و سبزه رنگ نیکو رنگه مقصود تشبیه و تطهیر بود که بدان معنی  
 و پاک می ساخت با آب گران چند موی شریف که سفید بود و بدان رنگ می گرفت باشد و یافته شدن میوه ها  
 محضوب ترند ام سلمه یا نزد انس رضی الله عنهما چنانکه مرویست دلالت بر منجی ندارد که خود آنحضرت آنها را  
 محضوب ساخته بود بل ام سلمه یا انس برای تبرک آنها را مطیب میداشتند از جهت محضوب نبودن برای  
 خضاب آنها حقیقه رنگین ساخته باشند و مو بر است آنچه در اوطی از ابو هریره آورده و ملامات النبی صلی الله علیه و سلم



# صحیح اسماء ہادیہ النور فی تعلیق لافطار شعبہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴	۷	سنہ	سنہ	۲۲	۱	مو	سوی	۲۵	۸	سیسی	سبین
۱۹	۱۹	سترزدان	سترزدان	۲۰	۲۰	البنی	البنی	۹	۹	البنی	البنی
۵	۲	الارادات	الارادات	۲۱	۲۱	الحذید	الحذید	۳۸	۳۳	نون	نون
۴	۴	لکن	لکن	۲۳	۷	مرطباستقیم	مرطباستقیم	۱۳	۱۳	فیعی	فیعی
۶	۶	بودہ	بودہ	۸	۸	الطرف	الطرف	۱۷	۱۷	بیش	بیش
۱۲	۱۲	الطبرانی	الطبرانی	۹	۹	بصیر	بصیر	۱۷	۱۷	کتم	کتم
۶	۱۲	البنی	البنی	۱۰	۱۰	الغنائیہ	الغنائیہ	۱۸	۱۸	چخان	تحقیق جان
۲۰	۲۰	لاطلاع	لاطلاع	۱۲	۱۲	طرفا	طرفا	۲۱	۲۱	مغارت	مغارت
۷	۱۶	قفا	قفا	۲۴	۱	سواک	سواک	۳۹	۱	درق	ورق
۹	۱۰	لوج	لوج	۱۷	۱۷	مرطباستقیم	مرطباستقیم	۲۱	۲۱	فخاف	فخاف
۲۰	۲۰	وغیرہ	وغیرہ	۲۵	۹	ابقاہ	ابقاہ	۴۱	۱	تقصر	تغیر
۱۰	۹	رافد	رافد	۲۶	۱	الطبری	الطبری	۴۲	۱	القرآۃ	القرآۃ
۱۹	۱۹	مہذب	مہذب	۶	۶	بخانکہ	حابلہ	۲۱	۲۱	عرج	عرج
۱۶	۱۶	ان کلین	ان کلین ہی	۲۷	۱	الظہر	الظہر	۴۳	۱۶	بولش	لوش
۱۹	۱۹	اعطفا	اعطفا	۱۶	۱۶	البنی	البنی	۴۴	۸	یکرہ	یکرہ
۱۲	۱۱	شیء	شیء	۱۸	۱۸	میابہ	میابہ	۱۵	۱۵	بودہ	بودہ
۱۳	۱	تنقص	تنقص	۲۸	۱	ثبت	ثبت	۱۶	۱۶	لف	کفت
۱۰	۱۰	الاسلمون	الاسلمون	۲۹	۳	الشیطان	الشیطان	۴۵	۱۴	اولبت	اولبت
۳۳	۳۳	الکتب	الکتب	۱۲	۱۲	یجتنب	یجتنب	۲۱	۲۱	منعدہ	متعدہ
۱۵	۱۱	مو	مو	۳۰	۲	منی	منی	۲۶	۱۵	ہرزہ	ہرزہ
۲۱	۲۱	علی	علی	۱۸	۱۸	یثبت	یثبت	۱۶	۱۶	کھنہ	کھنہ
۱۶	۹	الارادات	الارادات	۱۹	۱۹	یغزی	یغزی	۴۷	۱۱	جنا	حنا
۱۰	۱۰	جمہ	جمہ	۳۱	۲۱	ساکشا	ساکشا	۴۸	۷	مخل	مخل
۱۸	۱۰	صدہ	صدہ	۲۳	۱۱	یغزی	یغزی	۱۳	۱۳	مشینی	مشینی
۱۹	۱۹	یقصر	یقصر	۳۴	۷	حمہ	حمہ	صحیح اسماء ہادیہ			
۱۹	۲۱	نماید	نماند	۱۳	۱۳	یخظر	یخظر	۱۷	۱۷	بجانب	بجانب
۲۰	۱۶	اللحمہ	اللحمہ	۳۵	۱۳	ترجیح	ترجیح	۱۸	۱۸	مرف	مرف
۱۸	۱۸	حزہ	حزہ	۳۶	۸	اذان	اذان	۲۳	۲۳	اقصر	اقصر
۲۱	۱۰	مچی	مچی	۳۷	۷	سعی	سعی	۳۲	۳۲	منقصہ	منقصہ
۷	۱۱	کھنہ	کھنہ	۲۰	۲۰	حاصیہ	حاصیہ	۳۸	۳۸	آنا	آن





